حسین فخیمی در گفت‌وگو با «شرق»:

۸ماه دنبال سنگ «مجسمه خیام» بودم

دنیا عیوضی

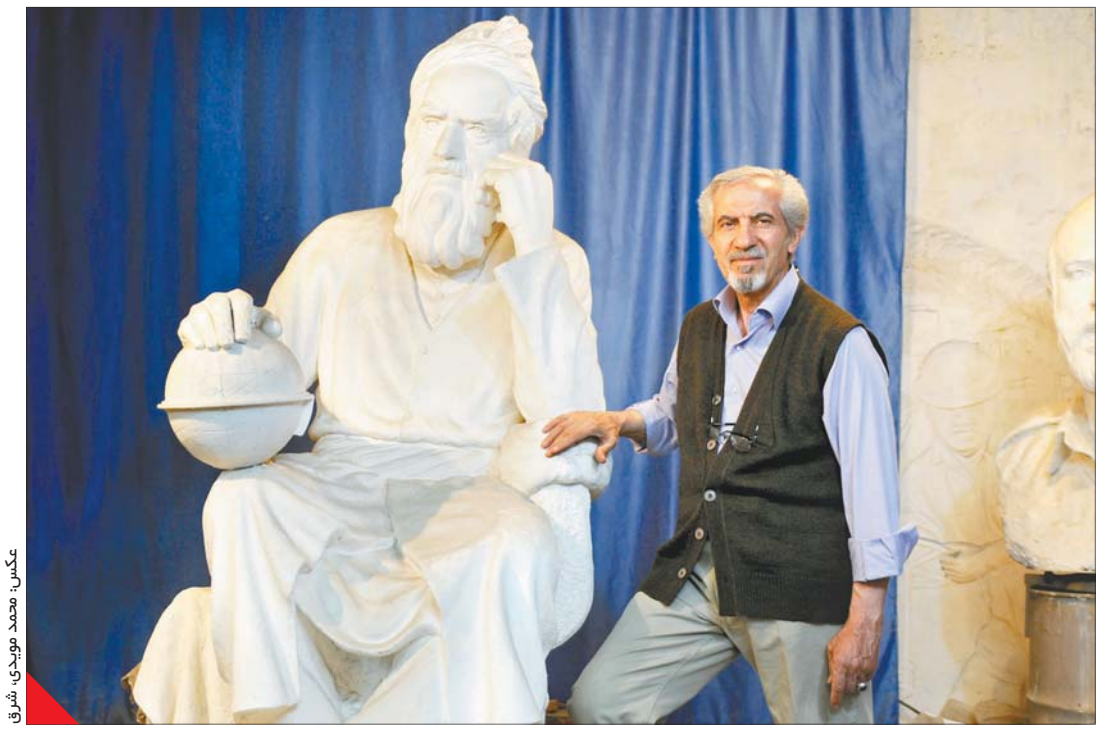

عکس: محمد موحدی، شرق

حسین فخیمی در طول زندگی حرفه‌ای خـود، دوره‌های مختلفی با فرازونشـیب بسیار پشت‌سـر گذاشته است. بازی‌های کودکـی‌اش با آفرینش اثـر از گل و خاک آغاز شد، پس از گرفتن مدرک کارشناسی از دانشکده هنرهای تزیینی به اسـپانیا رفت. در دانشکده هنرهای زیبای مادرید دانشـگاه کمپلتکس، موفق به کسب درجه پروفسـوری طراحی «مجسمه‌سازی» شـده و با تقدیرنامه دن‌خوان آوالوس، هنرمند و مجسمه‌سـاز مشهور اسپانیایی، به سـرزمین مادری خود بازگشـت. مجسـمه تختی، برنده مسابقه مجسمه‌سازی سـال ۱۳۶۹، پیکره شش‌متری سـوار بسـیجی، طراحی و معماری داخلی یکی از ایسـتگاه‌های مترو با الهام از موتیف‌های ایرانی، مجسمه ۴/۵متری عروج، طراحی و سـاخت پل متحرک شـهربازی تهران به شکل سنجابی فانتزی با ارتفاع ۱۱متر و ساخت مجسمه دکتر چمران به ابعاد ۱۲۰ در ۹۰ بخشی از ساخته‌های فخیمی است. مجسمه مشهور صلح که در سال ۲۰۰۳میلادی از سوی یونسکو به‌عنوان نماد جهانی صلح انتخاب شد، یکی از مهم‌ترین و زیباترین آثار اوست. فخیمی مجسمه صلح را در سال ۱۳۶۴ ساخت. از طرح‌هایی که فخیمی پس از بازگشت به کشور پیشنهاد داده طرح کارگاه‌های حرفه‌ای تخصصی مجسمه‌سازی، ریخته‌گری، مدال، نشان و همچنین تلاش پیگیر در راه‌اندازی واحد ارتوپدی دست‌وپاسـازی بدن به سازمان هلال‌احمر بوده اسـت. پیکرتراش در آن کارگاه مجسمه‌سازی کوچک در کنار بوی دلپذیر خاک و انبوهی از کاغذها، تقدیرنامه‌ها و همه افتخارات دیگرش موی سپید کرده و در میان مجسمه‌های کوچک و بزرگی که خالقشان بوده، خلوت گزیده است. مجسمه استوار خیام در وسط کارگاه به گونه‌ای خودنمایی می‌کند که انگار از قلب تاریخ می‌آید. نگاهی به دستان پیکرتراشش می‌کنم، فخیمی دست‌هایش با تمامی خطوط این مجسمه آشناست. استاد در کنار تمامی دلخوشی‌هایی که در گرد خود جمع کرده از گلایه‌هایش می‌گوید؛ گلایه‌هایی که حرف دل بیشتر هنرمندان است. گفت‌وگویمان را با این مجسمه‌ساز که به بهانه سـاخت مجسمه خیام انجام شده است،بخوانید:

یکی از جدی‌ترین پروژه‌های کاری شـما که به‌نوعی تازه‌ترین فعالیت شما نیز به‌شمار می‌رود، تندیس حکیم عمر خیام است. چه شد سراغ این شخصیت رفتید؟

سال ۸۹ قرار شد بزرگداشت خیام در ایتالیا برگزار شود. نامه شهردار فلورانس را دارم که از این طرح استقبال کرد و رایزن فرهنگی ایران در ایتالیا نیز به دنبال این امر بود. خود من تا پیش از این، خیام را به‌عنوان شاعر می‌شناختم اما از زمانی که نامه به دستم رسید احساس کردم باید این بزرگمرد ایران را بهتر بشناسم. در نتیجه برای شناخت او شش‌ماه در کتابخانه‌ها مطالعه و با شخصیت‌های زیادی گفت‌وگو کردم و فهمیدم خیام پیش از آنکه شاعر باشد، ریاضیدان و منجم است و در زمان خودش میل نداشـته به صفت شاعر شناخته شود. اشعار وی بعد از مرگ، منتشر شده‌اند. معادلات درجه ۲ و ۳ ریاضی، به خیام می‌رسد یا در زمان خودش ثابت کرده کره زمین گرد است و دور خورشید می‌چرخد در حالی که صدها سال بعد گالیله را به این جرم، محاکمه کردند.

برای شناخت بهتر خیام، درباره دوران سلجوقیان هم تحقیق داشتید؟

بله. با شخصیت‌های مختلف گفت‌وگو کردم. برای اینکه دریافت من از خیام کامل شود، از نظر مردم‌شناسی و باستان‌شناسی باید کارهایی صورت می‌گرفت. پس از آن پنج ماکت ساختم. شخصیت‌های مختلفی در آن مقطع از این کار بازدید کردند مثلا آقای مسـجدجامعی که در آن زمان وزیر ارشـاد بود. با توجه به دشواری‌های کار نخست، ساخت اولین ماکت دوسال طول کشید اما ماکت بعدی ظرف دو ماه آماده شد.

اساسا برای همه فعالیت‌ها این میزان تحقیق و تفحص می‌کنید؟

هر کاری نیاز به تحقیق و تفحص دارد. مجسـمه به‌هرحال ساخته می‌شود اما باید در فضای اندیشه و تحقیق پیش برویم. تابه‌حال کتابی دیده‌اید که عنوان نداشته باشد؟ اگر بپذیریم هر اثر هنری برای خودش به اندازه یک کتاب حرف دارد در نتیجه کلیه کارهایی که بدون «عنوان» بیان شود نوعی فریب مردم است. نمی‌توان فردی که در حال به وجودآوردن یک اثر است، ذهن خود را برای دیگران تعریف نکند. باید دلایل شیوه ساخت و برداشت از یک اثر را بیان کند و مخاطب درباره آن نظر دهد. انسان‌ها از نظر فهم مشکلی ندارند و ذات انسان‌ها از نظر فهم در سطح بالایی قرار دارد مگر اینکه افراد از آن خوب استفاده نکرده باشند.

مشخصات مجسمه چه بود؟ برای ساخت آن از چه سنگی استفاده کردید؟

برای یافتن سنگ، یک‌سال‌ونیم در معادن جست‌وجو کردم. جنس مقاوم، اولین ویژگی مدنظر من بود. برنز و سنگ مناسب بودند اما احساس کردم در سنگ بهتر می‌توان این اثر را تعریف کرد. حدود صدجلد کتاب و بروشور درباره سنگ مطالعه کردم و اکثر معادن ایران را گشتم. حتی در افغانستان، چین، تایلند، یونان، مقدونیه و ایتالیا نیز همین کار را انجام دادم. پیش از این در اثر استاد صدیقی، سنگی از «کارارا» ایتالیا مورد استفاده قرار گرفته بود. سرانجام در ارتفاعات لرستان توانستم این سنگ را پیدا کنم. سپس هشت‌ماه در نزدیکی معدن سکونت داشتم و هرروز در رفت‌وآمد بودم تا قطعه سنگی را پیدا کنم که پاسخگو باشد.

باید چه مشخصاتی می‌داشت؟

سنگی که در برابر مسایل جوی، مقاوم باشد. رنگ آن هم همین‌طور. مجسمه حدود ۱۸تن وزن و ۲/۷۰متر طول دارد. البته وزن سنگ کار نخست ۱۸تن است و دومی و سومی حدود ۱۲تن بود که نزدیک به شش‌تن آن پس از تراش، باقی ماند. از سال ۷۹ تا به امروز حدود ۱۴سال است که درگیر این کار هستم. بیشتر، موانع ایجادشده سبب شده تا این میزان به طول بینجامد مثلا وقتی این کار در سازمان زیباسازی شهرداری تهران مطرح شد برخی کارشناسان عنوان کردند این فرد دارای توانایی انجام این کار نیست!

اما آثار، فعالیت‌ها و تحصیلات شما مشخص بود...

من در اسپانیا دانشجوی بااسـتعدادی بودم و ۲۶۰ واحد را طی دوسال‌ونیم به اتمام رساندم که در تاریخ دانشگاه بی‌سابقه بود. آقای حمید پازوکی، نقاش است. پس از ۲۷سال که به آنجا رفته بود استادان من گفته بودند از فخیمی بی‌اطلاع هستیم.

تحصیلات عالی را ابتدا در ایران دنبال کردید؟

من لیسانس را از دانشکده هنرهای تزیینی گرفتم و سپس به اسپانیا اعزام شدم. دانشجویانی داشتیم که پس از هفت‌سال، هنوز دوره عمومی را نیز نگذرانده بودند اما من دو دوره تخصصی مثل مدال و نشان‌سازی را در همان مدت کوتاه طی کردم. نامه‌هایی را که سـفیر ایران در اسـپانیا برای وزیر فرهنگ و هنر وقت نوشته بود، همچنان دارم. نظر استاد من که به میکلاژ اسپانیا معروف بود و نکاتی را درباره من بیان کرده، موجود است و سفارت هم با توجه به اتمام دوره در دوسال‌ونیم، تاکید داشته است از این «استعداد» به‌درستی استفاده شود. شهید چمران با برادر من که در نیروی مخصوص بود، همکار بودند. مهندس مهدی چمران هم با برادرم آشنا شده بود. روزی ایشان را دیده بود و صحبت از این شده بود که دو سال است طرح‌هایی که آقایان حلیمی و ممیز برای نشان‌های افتخاری رزمندگان طراحی کرده‌اند، ساخته نشـده است و کسی نیست اینها را بسـازد. برادرم گفته بود که برادرم می‌تواند. به دلیل نداشتن امکانات، مشکلاتی وجود داشت اما حیفم آمد کسانی که هشت‌سال جنگیده‌اند و جان خود را هزینه کرده‌اند آنچه به سینه می‌زنند، ساخت بیگانه باشد. برای هر کدام حدود ۱۰هزارتومان در سـال ۷۴ هزینه تخمین زده شده بود و من با شش‌هزارو۵۰۰تومان تهیه کردم و دستمزد هم نگرفتم. این بالاترین نشان «فتح» است. نشان «ذوالفقار» هم تهیه شد. برای ساخت این مدال‌ها به دستگاه پرس نیاز داشتیم تا ۳۵۰تن فشار وارد کند. اکثر کارگاه‌های داخل تهران را جست‌وجو کردم تا بتوانند در این پروژه همکاری کنند. به‌هرحال اینها سوابق من است. من سال ۴۱ که وارد کارگاه موزه مردم‌شناسی شدم، سرپرست کارگاه خمیر مجسمه‌سازی به من داد و گفت بسـاز! بعد از شش‌ماه اداره کارگاه‌ها را به من واگذار کردند در حالی‌که ۱۸سالم هم نبود. حتی یادم هست هر اثری خلق می‌کردم مدیر آنجا می‌گفت کار من است و من به واسطه پیشکسوت‌بودن ایشان، سکوت می‌کردم. سال ۴۲ که هنوز وزارت فرهنگ و هنر تشکیل نشده بود پادشاه دانمارک، همسرش و ولیعهد وی که امروز پادشاه این کشور است به ایران آمدند. مجسمه‌ای که ساخته بودم و با لباس عشایر فارس بود به آنان هدیه دادم. اینقدر به وجد آمدند که آقای پهلبد گفت شما بارها مورد توجه بودم و در این سال آقای پهلبد من را خواست و گفت می‌خواهم تو را بفرستم اسپانیا. امکانات آموزش زبان فراهم کردند و من رفتم و با آن شرایطی که گفته شد، تحصیل خود را تمام کردم.

اما به‌نظر با حکومت وقت، سر سازگاری نداشتید...

ذهن من نسـبت به رژیم شاه عوض شده بود. یادم هست ۱۵هزارتومان حقوق برای من تعیین کرده بودند اما من فقط پنج‌هزارتومان می‌گرفتم و این پول‌ها را خرج دستگاه‌های تکثیر اعلامیه می‌کردم. پس از انقلاب حدود ۱۰سال در شورای انقلاب مشغول پایه‌گذاری سپاه، بنیاد شهید و... بودم. اولین کاری که سال ۵۸ انجام دادم راه‌اندازی خط تولید پروتز در جمعیت «شیر و خورشید» بود که بعدها به «هلال‌احمر» تغییر نام داد. به دلیل فشارهای بین‌المللی، امکان واردات آن نبود اما این کار را با توان داخلی انجام دادم. بعد هم ایجاد سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی ایران که نیاز آن از دل همین محذوریت‌ها احساس شد. در شورای انقلاب پیرامون آن بحث، اساسنامه نوشـته و پایه علمی اساسی تعریف شد. جالب است به دلیل اینکه این سازمان زیر نظر ریاست‌جمهوری در نظر گرفته شده بود و من از بانیان آن بودم، به من لقب بنی‌صدری‌بودن دادند در حالی که من هیچ‌وقت وی را ندیدم. در آن سال‌ها از این مسایل کم نداشتیم. به‌هرحال همه تشکیلات موازی امروز می‌توانست در این سازمان دیده شود. حتی بخش هواوفضا طوری دیده شده بود که شاخه‌ای مثل ناسا باشد. برای اعضای شورا که به این مساله باور نداشتند توضیح دادم که ناسا ابتدا در یک اتاق سه‌درچهار شروع به کار کرد و دانشمندان آن، خواستند و شد. سردار شهید تهرانی‌مقدم با آن خلاقیت‌های عجیب در جبهه، بعدها موشک‌سازی را توسعه دادند.

برگردیم به مجسمه خیام و شرایط ساخت آن...

بله. رایزن فرهنگی ایران در ایتالیا نامه‌ای نوشـت و در زمان شـهرداری آقای کرباسـچی، مدیر روابط عمومی یعنی آقای جمالی بحری، مشتاق بود که این کار سـاخته شود اما در سازمان زیباسازی، یکی از افرادی که آن ستون‌ها و حلبی‌های میدان پاستور را ساخته، گفته بود فخیمی توانایی این کار را ندارد و خواستند تا این کار به مسابقه گذاشته شود. این در حالی است که مجسمه‌ای را که امروز در میدان بسیج نصب شده، می‌توانید ببینید که اثر من است. در مسابقه‌ای که برای پیداکردن «نماد مقاومت» در بنیاد حفظ آثار و ارزش‌ها برگزار شـد، شـرکت کردم و برگزیده شدم. قرار شد ۶۰درصد هزینه را شهرداری ارومیه تقبل کند و ۴۰درصد هم بنیاد. بنیاد در قسط دوم، با من تسویه کرد اما شهرداری ارومیه این کار را نکرد. در زمان شهرداری آقای احمدی‌نژاد همسرم با ایشان دیدار کرده و داستان را گفته و شهردار وقت دسـتور داده بود که اقدام و هزینه‌ها پرداخت شـود و بعد آن را به کارشناس ارجاع کرد. به زمان او نرسید. بعد آقای قالیباف آمد و پذیرفت که نصب شود. پس از آن جلسه‌ای برگزار شد و در سازمان زیباسازی گفتند این زیباترین اثر درباره فتح و دفاع است در حالی که همان دو کارشناس که قبلا ذکر آنها رفت! گفته بودند این ارزش نصب ندارد و من توانستم دور از چشم اینها، کار را پیش ببرم.

> **ذهن من نسبت به رژیم شاه عوض شده بود. یادم هست ۱۵هزار تومان حقوق برای من تعیین کرده بودند اما من فقط پنج‌هزار تومان می‌گرفتم و این پول‌ها را خرج دستگاه‌های تکثیر اعلامیه می‌کردم. پس از انقلاب حدود ۱۰سال در شورای انقلاب مشغول پایه‌گذاری سپاه، بنیاد شهید و... بودم**

مجسمه صلح یونسکو هم به همین مشکلات خورد؟

مسابقه‌ای بود که یونسکو در سال ۸۰ برای «آموزش صلح» برگزار کرد. آن سال قرار بود ۶۰هزاردلار به نفر اول بدهند. من اثر را دادم و هیات تایید کرد و به یونسکو در فرانسـه معرفی شد. در یونسکو هیات ۱۵نفره تشکیل و آن را کاندیدای جایزه کردند. آن موقع مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها به دستور آقای خاتمی مصوب کرد این تندیس تکثیر شده و به روسای‌جمهور کشورها هدیه شود اما این اتفاق نیفتاد. این تندیس در سازمان نصب شده است. وزیر ارشاد دولت قبل که به آنجا رفته بود گفته بود تنها نماد ایرانی که در یونسکو وجود داشت مجسمه صلح فخیمی است اما وقتی به ایران آمد نپرسـید کاری که اینقدر پز آن را داده، سازنده‌اش در چه حال است؟ من شـخصا دوست داشتم این کار در ایران هم نصب شود. من ماکت یک «آبنما» ساختم تا با مجسمه‌ای در میدان ولیعصر نصب شود. آبنما تعریف اسلامی دارد که برگرفته از طرح‌های بین‌المللی هم است. این نماد فواره دورانی به ارتفاع ۱۲متر است که شهرداری تا به امروز برای آن اقدامی نکرده.

دیگر آثارتان در کجا نصب شده است؟

در زمان سـیف‌اللهی، مدیر اجرایی سازمان حج‌وزیارت، ایده یک مجسمه برای نصب در این سازمان پیشنهاد شد. فکر اولیه، کلام «لا اله الا الله» و «الله اکبر» بود. ما برای آن یک کارگاه در خود سازمان حج‌وزیارت برپا کردیم. مسیر ساخت دشواری داشت که همه آنها به شکل تصویری ثبت شده است. برای جابه‌جایی، همه نگران بودند اما نماد، داخل قفس قرار داده شده و با دو جرثقیل ۳۵تن و ۱۰تن روی پایه نصب شد. طرحی است که این دو جمله مقدس مانند یک درخت از دل خاک بیرون آمده و در محوطه این سازمان نصب شده است.

کارگاه شـما در زمینی که شـهرداری در اختیارتان قرار داده، برپا شـده و همان‌طور که دیدیم مجسمه‌های خیام پیشـرفت قابل‌توجهی داشته‌اند. الان وضعیت به چه صورت است؟

در روز پرده‌برداری از مجسـمه‌ای که در میدان بسیج نصب شد، آقای قالیباف که از ماجرای مجسمه خیام باخبر شده بود و وزارت خارجه هم هزینه موردنظر را برای تکمیل و فرسـتادن آن به ایتالیا پرداخت نکرده بود، گفت بروید مجسـمه را تمام کنید. از آن سال یعنی ۸۵ تا ۸۹ در چالش‌های اداری گذشته افتاده و باز هم سازمان زیباسازی مخالفت کرده است اما از طریق سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، کار دنبال شد و کارشناسان آن آمدند و در هنگام بازدید از کار تمجید کردند. نهایتا معاون فرهنگی اجتماعی آن نهاد، قرارداد را بسـتند. سال ۸۹ قرارداد بسته شد و دو مجسمه را سفارش دادند که من تمام کردم. افراد مختلف به کارگاه آمدند مثل رییس فرهنگستان هنر، برخی اعضای شورای شهر، معاون پیشین فرهنگی و اجتماعی شهرداری تهران. حتی هیات ایتالیایی نیز از اثر بازدید کرد. در آن هنگام پیکره را می‌تراشیدم.

پس اگر این کار به اتمام رسیده، مشکل نصب کجاست؟

مشکل ایتالیا، مسایل سیاسی است. غیر از ایتالیا و آمریکا، رومانی و روسیه هم خواستار این اثر هستند چون پوتین به خیام علاقه‌مند است. موضوع ایتالیا به مسایل سیاسی خورده است. رییس‌جمهور این کشور، پیش از این که شهردار فلورانس بوده، با این اثر مخالف اسـت. یکی از این سـه پیکره قرار است در آمریکا نصب شود. در منهتن نیویورک، باغ بزرگی است که فضای وسیعی دارد تا پیکره خیام نصب شود. در سفر آقای روحانی به نیویورک به ایشان گفته بودند مجسمه ایرانی نصب کنیم. رییس‌جمهـور نیز با آقای ظریف گفت‌وگو کـرده و موضوع را به آقای جنتی وزیر ارشـاد ارجاع داده بود. ایشان هم در نامه‌ای به آقای قالیباف، سفارش مجسمه داد که شـهردار تهران تاکید کرده این اثر را ساخته‌شده داریم. اعضای انجمن ایران و آمریکا نیز آمدند اثر را دیدند و ابراز خوشحالی کردند. شورای شهر نیشابور هم وقتی از ساخت این اثر مطلع شد، برای بازدید آمد و گفتند ما با خیام زندگی می‌کنیم اما اینجا خیام را پیدا کردیم. شهردار نیشابور هم سفارش داد و در نتیجه الان تقریبا سه‌مجسمه آماده است. من پیشنهاد دادم مجسمه به تنهایی در نیشابور نصب نشود چون تعریف خودش را ندارد. جایگاه خیام در نیشـابور اسـت پس باید با تعریف مشخصی، نصب شود. پیشنهاد دادم از معماری دوران سلجوقیان استفاده کنیم و مجسمه درون آبنما قرار گیرد و سقف هم به‌صورت «آسمان‌نگار» انجام می‌شود تا بازدیدکنندگان و علاقه‌مندان، در آنجا خیام را با آسمان‌نگار ببینند چون او مدام در کائنات تفحص می‌کرده و نگاهی به بالا داشته است. در حال حاضر در حال رایزنی هستیم که مجسمه در آمریکا هم به صورت منفرد نصب نشود. داخل همان پارک منهتن، کارهای معماری ایرانی هم هست.

ایتالیا، آمریکا و نیشابور. تهران چطور؟

من اساسا علاقه‌مند بودم فقط یک مجسمه ساخته شود اما در هرجایی از دنیا مجسمه‌ای از خیام نصب شود، مناسب است؛ چون تعاریف فرهنگی قابل تمجیدی برای ما دارد بدون اینکه نیاز به حرف و سخنی باشد.

نسـل قدیم مجسمه‌سـازی، به گونه‌ای به این هنر می‌نگریسـتند و امروز مجسمه‌سـازی پست‌مدرن شده، انتزاعی شده و نسل جدید ایده‌های جدیدی آورده‌اند. سیر مجسمه‌سازی را چطور می‌بینید؟

من قصد مقایسـه ندارم. کلا هـر اثری که در فضا قـرار می‌گیرد باید تعریف مردمی داشته باشد و مردم آن را دوست داشته باشند؛ اثری که با فرهنگ و ریشه مردم ارتباط داشـته باشد. اتفاقا شالوده فکری موضوعی که جنبه انتزاعی دارد هم می‌تواند از آنجا نشات بگیرد که بیانی از اندیشه باشد. مجسمه صلح یونسکو انتزاعی اسـت اما تعریف مشخص دارد. یکی از مسایلی که در فرهنگستان هنر داریم این اسـت که در آن سـاختمان بزرگ، به اندازه اهمیت و نام فرهنگستان کار صورت می‌گیرد؟ نمایشگاهی که آنجاست مانند آنچه در موزه هنرهای معاصر یا فلان کشور برگزار می‌شـود، نیسـت. یکی از دغدغه‌های ما در سال ۵۸ بحث هنر، موسیقی و مجسمه‌سازی بود. رهبر فقید انقلاب نیز به دنبال تعریف این موضوع بودند. با این حال کم‌لطفی‌هایی که ارتباطی به اسلام ندارد، در این‌باره دیده می‌شود. اما سوال من این است که مجسمه خیام بت است یا شما را بیشتر به یاد عظمت خدا می‌اندازد؟ من رییس گروه هنرهای تجسمی فرهنگستان هنر هستم. استاد علی معلم‌دامغانی (رییس فرهنگستان هنر) با لطف بسیار آمدند در کارگاه ما و همسر استاد ارژنگ که مجسمه میدان حر را ساخته‌اند مجسمه را دیدند. به‌هرحال بر این باورم که کارهای انتزاعی هم حتما باید معنا و اندیشه داشته باشد.

راجع به خریداری آثار هنرمندان توسط دولت یا شهرداری نظری ندارید؟

در زمان وزارت ارشـاد آقای مسجدجامعی مصوب شد یک‌درصد بودجه کشور خرج خرید آثار هنری شـود. من می‌گویم اگر به پاریس نگاه کنید، خیلی مسایل روشـن می‌شود. بنیانگذار پاریس آقای «هاسمن» است. در زمان ناپلئون با پشتوانه ایشان این مسوولیت به وی واگذار می‌شود. بر اساس برنامه، روستاهای اطراف پاریس را می‌کوبند و فضا را برای ساختن شهر مهیا می‌کنند. شکل شهر از هر زاویه با هم هماهنگ اسـت. دیواره‌ها، آثاری که در آن جانمایی شده، حساب‌شده است. اولین بودجه‌ای که در نظر گرفته برای فضاسازی، اولویت دوم هنرهای زیبا و معماری و اولویت سوم ساختن نیمکت و خیابان است. من موافق خرید آثار هنری هستم اما مشـکل، نوع نگاه است. این کار باید در چارچوب یک اندیشه دنبال شود. سفارش دهند اما بر مبنای تعریف باشد. نباید فرمایشی باشد.

مکعب سفید

در حاشیه نمایشگاه اخیر پویا آریانپور در گالری بوم

سرودن واقعیت

سحر اعلایی

پویا آریان پـور واقعیت‌های جهان را به واسـطه احساسـات درونی‌اش و استنتاجی که تخیل آن را زیر سیطره دارد، کشـف می‌کند و به این واسـطه ما را نگران می‌کند و چشمانمان را باز می‌کند نه به این قصد که سرگرممان کند، بلکه همان‌طور که آیریس مورداک به درستی خاطرنشـان می‌کند، به ما کمـک می‌کند جایگاه ضـرورت را در زندگی انسان ببینیم و تخیل را چنان بپالاییم که در باب جهان واقعی که غالبا در هاله‌ای از اضطراب و غبار پوشـیده شده است، به تامل بنشینیم.

در ایـن نمایشـگاه تنهـا پـس از بازشـناختن خطاهـای دیـداری آغازین‌مان می‌توانیم به شناخت دقیقی از تصاویر برسیم. به این ترتیب آریان‌پور مخاطب را با آرزوها، خیالات، واقعیات و دنیای ادراکی خویش همراه می‌کند. آثار او گسـترده‌کردن افـق واقعیت با سـفری به درون ذهـن نیمه‌خودآگاه مخاطب می‌باشـد و تحلیلی روانکاوانه است که می‌تواند ما را به واسطه تغییر مسلمات و جابه‌جایی واقعیت‌ها به دور از کسالت دگرگون کند و ایجاد اشتیاقی است در برابر ناکامی‌هایی که هستی ما را ملزم به پذیرششان می‌کند.

بر اساس تعریف گاستون باشلار آثار آریان‌پور از نوع تخیل تولیدی اسـت و چیزی فراتر از شکل‌دادن به واقعیت. او شخصی اسـت که از روی واقعیت‌های موجود دست به خلق تصویری نمی‌زند، بلکـه از واقعیت موجود گذر می‌کند و دسـت به سـراییدن واقعیت می‌زند. او دنبالـه‌رو واقعیت نیسـت، بلکه این واقعیت است که از او تبعیت می‌کند.

فرم‌ها، خطوط و رنگ‌ها در آثار این هنرمند به عبارتی بین سه‌زمان مختلف در نوسـان است، یعنی در سه‌مرحله از فعالیت بازنمایانه قابل بررسـی است. فعالیت روانی‌ای که تحت‌تاثیر واقعه‌ای در زمـان حـال حاضر قـرار می‌گیرد، موجـب برانگیختـن خواسـت و یـا آرزومنـدی خاصی نزد فرد می‌شـود، سـپس با خاطره‌ای در گذشته تداعی شـده و با خاطراتی پیوند می‌خورد که غالبا بـه دوران کودکی تعلـق دارند و این چنین است که اکنون به آفرینش موقعیتی در آینده مبادرت می‌ورزد که در عین حال مجازا به عنوان تحقق آن آرزومندی است. مخاطب به واسطه در بر گرفته شدن توسـط آثار موجود در این نمایشـگاه دچار نوعی پیش‌لذت می‌شود، نوعی رهاشـدن از تنش‌های ذهنـی و آماده‌شـدن بـرای کسـب لذت‌هـای بعدی؛ فراشـدی که به وی این امکان را می‌دهـد رویای روز خود را در اثـر بازیابـد. منبـع پیدایش این پیش‌لذت و لذت‌های بعدی را می‌توان با تحلیل بازی کودکان دریافت. کودک، جهان بازیگوشـانه خود را بسیار جدی می‌پندارد و عناصر عاطفی قابل‌توجهی را در آن دخالت می‌دهد، اما باوجود این دخالـت او به‌خوبی قادر اسـت جهان بازیگوشـانه خـود را از عالـم واقعیت تفکیک کند.

امـا نهایتا برای مخاطـب آثار پویا آریان‌پـور یک سـوال بی‌پاسـخ باقی می‌ماند «سرچشـمه آفرینشگری این هنرمنـد در کجاسـت؟» طبـق نظر وینکات و اتورنک سـایقه آفرینشـگر متوجه هیچ امر واقعی نیسـت بلکه رو به سوی امر خیالی یا «نابود» دارد. هنر وی روی‌هم‌رفته می‌کوشد تا به نحوی اتحـاد و یگانگی دیرینه را باز بیافریند. فرم دایره‌ای که وی برای آثارش انتخاب کرده است، در عین حال که به قدرت و گیرایی نقش می‌افزاید، رمز و نماد یک وحدت وجودی کامل است.

مـن مخاطـب در زمان خـروج از دنیای خیال و آرزوهای پویا آریان‌پور با تردیدهایی مواجه می‌شوم، اگر دو پایم بر زمین سخت واقعیت بماند حرکتی نخواهم کرد، در مـرداب وضع موجود غرقه خواهم شد و واقع‌گرایی‌ام چیزی جز بدبینی فلج‌کننده نخواهد بود. اگر دو پایم بیرون از واقعیت باشد باید آگاه باشم که آرمانخواهی‌ام کور و نابیناست و ضرورت‌های زندگی را نخواهم دید و آنها سرانجام سرنگونم خواهند کرد. پس چه کنم؟ باید پایی در واقعیت داشـته باشـم و پایی فراتـر از آن، تنها در این صورت است که می‌توانم گام بردارم.

ادامه از صفحه ۸

اهل هیاهو نیستیم

بعد از مرگ اسـتاد لطفی بحث‌هایی در مـورد چاوش پیش آمده است. از روزهای شکل‌گیری این جریان و آمدن آقای لطفی به منزلتان و نقش استاد حسن فقید در آن سال‌ها بگویید...

پشنگ کامکار: چاوش بعد از انقلاب تشکیل شد، اما گروه شیدا قبل از انقلاب بود و یکی، دوبار هم در جشن طوس شرکت کردیم. آقای لطفی روزی در دانشـکده با من از راه‌انداختن یک گروه صحبت کرد. کسـانی که می‌شناختم درویش‌رضا منظمی، عبدالباقی افشارنیا (نی)، اسماعیل صدقی‌آسا که نابینا هم بود برای عود، طلوعی با آقای لطفی همشهری بود و در دانشـکده ما نبود و آقای لطفی از ایشـان دعوت کرد و بیژن و من و ارژنگ هم بودیم. به گروه شیدا اردشیر هم اضافه شد. علیزاده، شکارچی، درخشانی و خیلی‌های دیگر بعدها به گروه اضافه شدند. آقایان مشکاتیان و علیزاده هم گروه عارف را تشکیل داده بودند.

هوشنگ: الان کسانی در مصاحبه‌ها اسامی افرادی را می‌برند که جزو گروه شیدا نیستند اما عکس‌های گروه را که به دیوار کلاس می‌بینید، سند است و خیلی‌ها می‌خواهند نامی از گروه کامکارها نیاورند که شاید عمدی در این کار باشد! تشکیل‌شدن گروه شیدا کنار حوض سنندج شکل اولیه را گرفت. گروهی به نام پامونه داشـتیم که آقای لطفی هم گاهی در این گروه ساز می‌زد. اما الان که از این گروه‌ها نام می‌برند از کامکار اسمی برده نمی‌شود. برای ما مهم این است که بالاخره مردم تاریخ را متوجه خواهند شد والا ما خیلی در بند اینکه نامی از کامکارها برده شود یا نه، نیستیم، حداقل همه این را می‌دانند اما این تحریف تاریخ اسـت. عکس‌های ما را که نگاه کنید، می‌بینید خیلی از کسانی که نامشان در سایت‌ها وجود دارد اصـلا در گروه ما نبوده‌اند. این برخورد برای هیچکس خوب نیسـت. در مقاله‌هایی که نوشته می‌شود لغاتی که «کاف» و «الف» باشد دیده نمی‌شود. حتی کلمه «کامل» چون «کا» دارد نوشـته نمی‌شود، خب این کارها برای چیست؟! آن زمان که هنر فتوشاپ نبوده و همه عکس‌ها اصل است.

پشـنگ: در حال حاضر بیش از ۵۰۰ آموزشگاه در تهران وجود دارد. در رشته سنتور مرحوم مشکاتیان، مجید کیانی، شفیعیان و... بوده‌اند اما در رشـته سنتور تمام آموزشـگاه‌ها کتاب من را تدریس می‌کنند. آقای مشـکاتیان هم در این زمینه کتاب دارد اما استقبالی نشده است. ممکن اسـت در زمینه تصنیف و ساز از کار ایشان بیشتر استقبال شود چون با آقای شـجریان کار کرد. من هم اگر بدترین آهنگ را می‌ساختم و آقای شجریان کار می‌کرد در تمام دنیا معروف می‌شد. ولی کتاب من را که آقای شـجریان ننوشته است. افرادی هستند که به‌خاطر مشهورشدن به افراد مهم چسبیده‌اند و حتی وصلت‌هایی انجام می‌دهند اما این کارها جالب نیست و انسان باید خودش هنرمند باشد. حرفی که ارسلان گفت، افراد گروه ما خودشان را به خواننده‌ها نمی‌چسبانند. درست نیست بگوییم چه خواننده‌هایی چندین بار خواسته‌اند با ما کار کنند.

خانم صبا، در کنسرت اخیر شاهد حضور نسل جوان‌تر بودیم که بعضی‌ها برای اولین بار روی صحنه آمده بودند. به‌عنوان یک نسل میانه در کامکارها شـیوه مدیریت این گروه و چیدمان و نحوه تعامل به چه صورت است که این همگنی به وجود آمده است؟ چون همه اتفاق نظر دارند ارکسـتر کامکارها خیلی کوک صدا می‌دهد و همه می‌دانیم که خوش‌صدابودن این تعداد ساز کار مشکلی است...

صبا: در هر نوع از تیم‌ورک داشتن یک هدف مشترک و همدلی مقصد عالی‌ای است که آن افراد در آن جست‌وجو می‌کنند و کسی به‌دنبال یک خروجی خاص برای خودش نیست و همه به مصلحت جمع می‌اندیشند. در این صورت همه چیز یک جور دیگر صدا می‌دهد. حال این سـازمان است، یک گروه موسیقی یا یک گروه دوستانه باشد فرقی نمی‌کند. وقتی مقصد و منافع مشـترک وجود دارد همه چیز یک جور دیگر می‌شـود. شـاید به همین خاطر در تاریخ موسیقی پاپ گروه‌هایی چون بیتلزها یا رولینگسـتون جاودانه شده‌اند چون چیز دیگری را دنبال می‌کردند و آن گروه‌نوازی بوده است و هدف فردی نبود. اما اگر به خانواده کامکار برگردیم، در نسـل من زندگی ما با موسیقی خیلی متفاوت‌تر بود تا نسل دوم که بعضی‌ها با من شاید ۲۵سال فاصله سنی دارند. ما در شرایط دیگری بودیم و یک مقدار بزرگ‌تر شدیم تا وارد کار موسیقی شدیم اما فرزند اردوان از یک‌سالگی ساز می‌زده و شهریار و سیاوش هم از چهار، پنج‌سالگی و من تنها نوه خانواده هستم که شغل اصلی‌ام موسیقی نیست، اما بقیه بچه‌های خانواده در آموزشگاه هدایت شده‌اند و به سمت موسیقی کشیده شده‌اند. من در موسسه خیریه محک کار می‌کنم اما از موسیقی دور نیستم و به نظرم هدایتی که بزرگ‌ترها از ما داشته‌اند موثر بوده است.

اگر بخواهیم وارد موسیقی پلی‌فونیک شویم، گروه رولینگستون یا بیتلز، جدای اینکه نوازنده و خواننده گروه رولینگستون از کودکی با هم بوده‌اند اما این سازها این امکان را به شما می‌دهد که به همگنی برسید امـا وقتـی در گروهی کمانچه و بربط و... هسـت اینکه به یک مفهوم پلی‌فونیک برسیم مشکل اسـت. بعد از آقای پژمان، کامکارها اولین گروهی هستند که ناخودآگاه یک گروه نامتعارف در جریان موسیقی سنتی بوده. چون در آن زمان گروه موسیقی ردیف نداشته‌ایم...

صبا: بخش تکنیکال را باید متخصصین این حوزه جوابگو باشند. شما اگر بخواهید می‌توانید با چند ساز ابتدایی هم صدای زیبا و هماهنگی تولید کنید. مشروط بر اینکه هدف مشترکتان تولید صدای خوب برای مخاطب باشد و نه خودنمایی. متاسفانه در موسیقی ما به علت ماهیت و ذات آن، کار گروهی به معنای واقعی کمتر دیده می‌شود. اخیرا در کنسرتی بودم که بزرگانی در آنجا ساز می‌زدند که به علت جایگاه سنی و سوابقشان من حق اظهارنظر در مورد کارشان را ندارم اما صدای ساز استاد بیشتر بود تا نفر دیگر. در گروه ما صدای ساز یک نفر مطرح نیست و مهم درست‌بودن صداست. یک گروه باید در فلسفه و وجودش همصدایی را دنبال کند وگرنه هیچ‌گاه صدای گروه نمی‌شنوید.